



تاریخ کرمو جهان ۱۱

همیشه یک قدم جلوتر

در سال ۱۲۹۶، ایران دچار قحطی بزرگ و وحشتناکی شد که عده زیادی را به کام مرگ کشاند. در این متن نشان می‌دهیم چگونه عده‌ای می‌کوشند به نحو مغرضانه‌ای این قحطی را گردن انگلستان بیندازند، هرچند که اسناد تاریخی ثابت می‌کند انگلیسی‌ها در آن زمان هیچ کاری به ایران نداشتند.



در زمان جنگ جهانی دوم، ایران بی‌طرفی خود را اعلام کرد، اما متأسفانه علیرغم اعلام بی‌طرفی به اشغال قوای متفقین، یعنی روسیه و انگلستان درآمد. امروزه صاحب‌نظران معتقدند که بهتر بود ایران طرف متفقین را می‌گرفت تا به اشغال آنان در نیاید، ولی از طرفی هم ممکن بود به اشغال متحدین در بیاید، چون آن زمان ایران به لطف همت رضاشاه (روحش شاد) در زمینه اشغال شدن به خودکفایی رسیده بود و ارتش مقتدر رضاشاه با تمام توان هر گونه تجاوز نظامی کشورهای بیگانه را با آغوش باز می‌پذیرفت.

برخی ادعا می‌کنند انگلیس برای تأمین غذای سربازانش در طول جنگ، غله ایران را در شهرهای مختلف مصادره و احتکار کرد و به این ترتیب باعث کمبود و گرانی بیش از حد غله شد. حال آن که در منابع تاریخی آمده است سربازان انگلیسی مطلقاً غذا نمی‌خوردند، بلکه از طریق باد هوا و در برخی موارد فتوسنتز ارتزاق می‌کردند. همچنین تاریخ ثابت کرده است که انگلیسی‌ها بسیار طرفدار حقوق حیواناتند و هرگز قحطی‌ای ایجاد نمی‌کنند که باعث شود مردم قحطی زده به خوردن گوشت سگ و گربه رو بیاورند، در حالی که مردم ایران در طول قحطی بزرگ بارها سگ و گربه و حتی در مواردی انسان خوردند و نشان دادند که جهان سومی را هر کاری کنی جهان سومی است، چون تا دچار قحطی نشود عقلش نمی‌رسد که زندان‌های آلمان سری بزیند راحت می‌توانید چندتا قاتل آدم‌خوار پیدا کنید. البته اگر یارو عفو نخورده و آزاد نشده باشد. زیرا در کشورهای پیشرفته روی آموزش و کار فرهنگی برای مجرمان خیلی کار می‌شود و همین که طرف قول بدهد دیگر کسی را نخورد، یا لااقل بعد از خوردن حتماً مسواک بزند، آزادش می‌کنند. (خوب است بدانید در سیستم قضایی آلمان، به این جرم «نقض آرامش اموات» می‌گویند. آدم فکر می‌کند آدم‌خوار مربوطه فوق فوقش، جرمش این بوده که پشت سر مرده حرف زده است.)

از بحث دور نشویم. علاوه بر گرسنگی، قحطی باعث شیوع وبا، آنفلوآنزا و بیماری‌های مسری دیگر نیز شد. این را دیگر هیچ جوهره نمی‌شود گردن انگلیسی‌ها انداخت؛ چون حالا بر فرض هم که غلات را احتکار کرده باشند، کیسول آموکسی سیلین را که احتکار نکرده بودند. لذا اگر کسی بر اثر بیماری‌های فوق مرده باشد دلیلش فقط اهمال خود او و عقیده سرسختانه‌اش به خوردن چای نبات و شلغم است.

تعداد درگذشتگان بر اثر قحطی از ۲ میلیون تا ۹ میلیون تخمین زده می‌شود که این هم مثل موارد بالا تقصیر انگلیسی‌ها نیست. منظورمان خود کشته‌ها نیست البته، منظورمان اختلاف بر سر آمار است. علم ریاضی هنوز در آن حد پیشرفت نکرده است که بتوان حساب کشته‌شده‌های همه لشکرکشی‌های انگلیس را نگه داشت و بعید است با پیشرفت علوم این مشکل حل شود، آخر انگلیسی‌ها همیشه یک قدم جلوتر هستند.



هزاران سنگر پیش‌رو

در جنوب غرب با عنوان خلق فلان، آشوبی را راه می‌انداختند. فردا بدو و با چنان سرعتی که میگ‌میگ هم مانند آن را حتی در رویا هم متصور نبود، خود را به شمال شرق می‌رساندند و غائله خلق بهمان را پی‌ریزی می‌کردند. پس فردا چون تعطیل رسمی بود، همان بعد از ظهر باز جنگی به شمال غرب می‌رفتند و فتنه‌ای دیگر را شروع می‌کردند. قضیه به همین منوال پیش می‌رفت تا اینکه جنگ تحمیلی شروع شد و بنی‌صدر با طرح تاریخی خود که از دوره اشکانیان گرفته برداری کرده بود تا توانست زمین داد و زمان خرید که کاری کند؛ ولی فقط اشک ملت را درآورد. در تمام این ایام گروه‌ها فعالیت‌های خود را ادامه می‌دادند تا بالاخره بنی‌صدر مزد تلاش‌هایش را گرفت و از ریاست جمهوری عزل شد. اینجا بود که کلیه گروه‌ها سیم چسباندند و بعد از قاتی کردن فاز و نول، وارد فاز عملیاتی از نوع مسلحانه با زیردای «کیوو... کیوو...» شدند.

قضیه این جورکی‌تر ادامه داشت که اتحادیه کمونیست‌های ایران که یک گروه چینی، البته نه به منظور اینکه مانند کاسه بشقاب شرق زمین بخورند و شکستی باشند، هرچند فکستی بودند، بلکه یعنی تفکرات سازمان‌های مائوئیستی را دنبال می‌کردند، با گفتن اینکه «ما همین یک تکه آمل و جنگل‌هاش و شهرها و استان‌ها و کشور اطرافش رو برمی‌داریم!» تحرکات خصمانه خود را از تابستان ۱۳۶۰ تحت عنوان «قیام فوری» شروع کردند. از همین روی آن‌ها هی تق تق و گاهی بمب بمب تیر می‌انداختند و درمی‌رفتند و پشت درخت‌ها قایم می‌شدند و برای آنکه همه چیز را عادی جلوه دهند هم می‌گفتند «ماها گیلاسیم»، در نهایت آن‌ها که دیدند فصل گیلاس رو به اتمام است، تصمیم گرفتند تا به شهر آمل حمله و کار را یکسره کنند. به همین جهت آن‌ها در تاریخ ۵ بهمن یورش خود را شروع کردند که با مقاومت جانانه مردم شهر با ساختن هزاران سنگر مواجه شدند. آنجا بود که آن‌ها فهمیدند که اشغال و این حرف‌ها گنده‌تر از دهانشان و در واقع حسرت، آن هم از نوع ابدی است.

سال‌ها پیش در چنین روزی، یعنی در ۶ بهمن ۱۳۶۰ و در آستانه دهه پر حادثه و مقداری هم پر خاطره ۶۰، مردم آمل حماسه‌ای آفریدند.



قضیه این جورکی آغاز شد. با پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷، ایران که حساس‌ترین برهه حساس کنونی خود را پشت سر گذاشته بود و از آنجایی که بر اساس اصل بقای برهه، برهه هیچ‌گاه از بین نمی‌رود و فقط از حالتی به حالت دیگر، یعنی از برهه حساس کنونی سابق به برهه حساس کنونی فعلی منتقل می‌شود، وارد برهه حساس کنونی بعدی شد. از همین روی برخی از گروه‌های سیاسی با گفتن «من، من، تو، تو، کشیدیم، کی رو؟» ابتدا اقدام به پارکشی و سپس شروع به سهم‌خواهی کردند، که البته برخی این روش را غیرعقلانی دانستند و اعلام کردند که فقط به روال «پالام، پولوم، پلش» تن می‌دهند. در همین راستا گروه‌هایی موسوم به گروه‌های داخلی، خارجی، خارجی‌ای که داخلی، خارجی خارجی نه؛ ولی داخلی خارجی با نام‌های مجاهدین خلق، چریک‌های فدایی خلق، سازمان پیکار، بیکار، اصغر قاتل و بچه‌های خالق محل، مسعود و موسی منهای تقی مخلوق، رفقا و برادران به غیر از آن بد اخلاقه و غیره خلق، فعالیت‌های خود را شروع کردند. به همین جهت در ۲۵ بهمن، یعنی فقط ۳ روز پس از پیروزی انقلاب و در حالی که مردم تازه به خانه‌های خود بازگشته بودند و می‌خواستند «آخیش، هیچ‌جا خونه خود آدم نمی‌شه!» را بر زبان‌شان جاری کنند، چریک‌های فدایی خلق که علی‌الظاهر تازه در جریان انقلاب قرار گرفته بودند، دست‌هایشان را از داخل گوش‌هایشان درآوردند و مکدرانه به خیابان‌ها ریختند. آن‌ها با اعلام اینکه «چرا نگفتید ما هم برای انقلاب بیایم، تک خورا!» رفتند و سفارت آمریکا را اشغال کردند. که البته با وساطت و از آنجایی که دولت موقتی‌ها ریش نداشتند که هرچند به ریش نیست و به ریشه است و این حرف‌ها، با پادرمیانی آن‌ها، چریک‌های فدایی، سفارت را رها کردند و برای اشغال به جاهای دیگر رفتند.

قضیه این جورکی ادامه داشت که گروه‌های مختلف هر روز تحت یک نام در نقطه‌ای از این کشور پا را از گلیم خود درازتر می‌کردند و دست به آشوب می‌زدند تا سری بین سرها درآوردند. مثلاً یک روز